



گپ و گفتگو
هوشنگ امیر احمدی: جدال برای موازنه قوا در بین نیروهای سیاسی
- نظامی

امید معماریان- واشنگتن پریزم

دکتر هوشنگ امیر احمدی، رییس مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه راتگرز نیوجرسی آمریکا که دکترای برنامه ریزی شهری و توسعه دارد، در گفتگویی با واشنگتن پریزم موضوع انتشار نامه آیت الله خمینی توسط هاشمی رفسنجانی را نیز مورد توجه قرار داده است. امیر احمدی به "واشنگتن پریزم" می گوید که چگونه موضوع موازنه قوای سیاسی در ایران، چنین کنش ها و واکنش هایی را ایجاد کرده است و چه بازتاب هایی را می توان برای آن متصور شد. وی پیش از این در دهه هفتاد شمسی، مقالات متعددی را در خصوص "جامعه مدنی" در ایران منتشر کرده است. از او کتاب های متعددی همچون "انقلاب و گذار اقتصادی"، "سیاستگذاری های اقتصادی" و "ژئوپلیتیک انرژی" به چاپ رسیده و بیش از ۱۰ کتاب را حوزه خاورمیانه گردآوری و ویراستاری کرده است.

واشنگتن پریزم: یکی از موضوعاتی که طی روزهای اخیر در جامعه سیاسی ایران مطرح بوده، انتشار نامه آیت الله خمینی در خصوص پایان جنگ است. انتشار این نامه با توجه به شرایط جهانی و داخلی که دولت جدید با آن دست به گریبان است، چه ویژگی هایی دارد؟

این نامه را باید در چهارچوب یک سری تحولاتی که طی ماه های گذشته در ایران رخ داده و در نظر گرفتن این موضوع بررسی کرد که نامه یاد شده متعاقب یک سری صحبت های آقای هاشمی در مطبوعات، منتشر شد.



در ایران آقای رفسنجانی با رئیس جمهور احمدی نژاد مشکل دارد و می خواهد موازنه قدرت حل شود

از جمله مهمترین اتفاقات یک سال ونیم گذشته، انتخاب آقای احمدی نژاد به ریاست جمهوری بود. انتخاباتی که روحانیت تثبیت شده در کشور - افرادی مانند آقایان هاشمی رفسنجانی، کروبی، خاتمی و گروه هایی مانند روحانیون مبارز، حوزه، روحانیت مبارزه و غیره-، آن را از دست داد. البته در مقطع انتخابات، آقای هاشمی بیشترین هزینه را پرداخت کرد.

طبیعت باخت ایشان به نحوی بود که او را در مقابل دولت جدید قرار داد و وی می کوشد این باخت را مخصوصاً در چارچوب موازنه قدرت سیاسی در داخل کشور جبران کند، که بعد از انتخاب آقای احمدی نژاد کاملاً به هم خورد. بنابراین آقای هاشمی همواره در صدد بوده است که این شکست، عدم توازن به وجود نیابد. اما به هر حال این دعوی بزرگی بود که پیش آمد. همزمان با این جریان مساله هسته ای نیز، در جریان بود.

اما چنین برخوردهایی در نظام سیاسی ایران همواره بوده است و چیز تازه ای نیست؟

بله، اما ترکیب این موضوع را باید با حوادث بین المللی ارزیابی کرد. آقای احمدی نژاد بعد از انتخابات، حرف هایی در مورد هولوکاست زد و بعد از سخنرانی هایش در سازمان ملل متحد، عملاً سطح کیفی دعوا در لایه های بالای سیاسی ایران شدت پیدا کرد و مشکل پیچیده تر شد. به طوری که دیگر فقط مساله هسته ای، مطرح نبود، و مشکل دو وجه سیاسی - هسته ای به خود گرفت.

از طرف دیگر، این موضوع باعث شد آمریکایی ها بر دو محور اساسی متمرکز شوند. اول اینکه در انتخابات ایران، میانه روها بازی را باخته اند و تندروها قدرت را در دست دارند.



آقای احمدی نژاد بعد از انتخابات، حرف هایی در مورد هولوکاست زد و بعد از سخنرانی هایش در سازمان ملل متحد، عملاً سطح کیفی دعوا در لایه های بالای سیاسی ایران شدت پیدا کرد و مشکل پیچیده تر شد.

دوم اینکه این تندروها سطح بحث هسته ای را عوض کرده اند و به چیزهای دیگری فکر می کنند.

تا همین اواخر می گفتند که جمهوری اسلامی در مجموع حکومت نامربوطی است و باید برود. بعد از جریانات به وجود آمده، اندک اندک قانع شدند که در حکومت ایران دو نیرو وجود دارد که با هم نیستند. یکی نیروهای میانه رو به رهبری آقایان خاتمی و هاشمی و گروه های عمل گرا و مرتبط با طبقه متوسط است و دیگری که اسلامی تندرو را نمایندگی می کند.

بنابراین تئوری اینکه جمهوری اسلامی بد است و باید آنها را به دریا ریخت، را کنار گذاشتند. ولی حالا ما نمی دانیم که این موضوع تاکتیکی و یا راهبردی است. ممکن است تاکتیکی باشد و بخواهند میانه روها را به جان تندروها بیاندازند و از طریق این دعوا، حکومت را به سقوط بکشانند. چرا که در چند سال گذشته، آمریکا هر چه کرد نتوانست حکومت را به شکست بکشاند. به هر حال نکته مهم این است که این اتفاق افتاده و دولت بوش فرضیه خود را عوض کرده است. برای اینکه این جریان شکل بهتری بگیرد، باید در داخل ایران اتفاقاتی بیافتد.

انتشار نامه چگونه می تواند بر موازنه قدرت در داخل بخش های مختلف نظام تاثیر بگذارد، که بعد از روی کار آمدن احمدی نژاد به قدرت چالش هایی را تجربه کرده است؟ در واقع موازنه چه نیرویی در برابر چه نیرویی؟

در ایران آقای رفسنجانی با رئیس جمهور احمدی نژاد مشکل دارد و می خواهد موازنه قدرت حل شود. پشت سر نیروهای تندروی اسلامی بسیج و سپاه و نیروهایی از این دست، و آن طرف عمدتاً نیروهای طبقه متوسط است.

برای توازن، اولین اتفاق این است که باید تصویر واضح تری از پدیده ای به نام "سپاه" داد. دوم اینکه با توجه به اینکه آقای هاشمی رابطه نزدیکی با جنگ داشته، باید نقش سپاه را در این میان مشخص کرد. به این ترتیب است که آقای رفسنجانی در مصاحبه ای که کرده، لب کلامش این بود که در جنگ با عراق مشکلش با سپاه - و نه با ارتش - بود.

چرا که دخالت های سپاه بود که نگذاشت استراتژی منظمی به وجود بیاید و نیروهای ارتش بتوانند جریان جنگی عادی را مطرح کنند. به گفته او سپاه به دلیل دخالت هایش ما را به شکست کشاند. پس در واقع رفسنجانی به

شکلی، شکست در برابر عراق را، به نام سپاه تمام کرد.

این موضوع آقای احمدی نژاد و همراهان او را با مشکل مواجه کرد. بعد آقای هاشمی برای اینکه بگوید حرفش درست است گفت نامه ای از آقای رضایی (فرمانده وقت سپاه) به امام دارد. آقای رضایی نگارش چنین نامه ای را تکذیب کرد.

اما آقای هاشمی نامه آیت الله خمینی را رو کرد. با این حال هنوز نامه آقای رضایی رو نشده و معلوم نیست نامه به آقای هاشمی رفسنجانی یا به آیت الله خمینی نوشته شده است. در نامه آیت الله خمینی هم اشاره نشده که عنوان نامه به چه کسی می باشد.

نکته مهمی که در این نامه وجود دارد، این است که سپاه و فرمانده اش آقای رضایی چیزهایی از دولت و رهبری خواستند که تهیه اش برای آنها غیر ممکن بود. از همه مهمتر این که رضایی می گوید که من اگر بخوام جنگ را ادامه دهم، بمب و فناوری لیزری و از این دست چیزها، می خواهم.

و بعد هم اضافه می کند که تازه اگر همه اینها را به من بدهید، ممکن است که در پنج سال آینده بتوانیم تهاجمی بشویم. آیت الله خمینی هم در جوابش می گوید که بقیه شعار است و معنی حرفت جنگ را تمام کنیم، و نه چیز دیگر، است. در واقع مفهوم خودمانیش این است که سر ما را کلاه نگذار.



آمریکایی ها به دنبال بهانه هستند که جریان بمب را در نامه بزرگ کنند. آنها این قسمت قضیه را می گیرند که در سپاه یک جریانی دنبال بمب است.

به هر حال این نامه از طرف فرمانده سپاه نشان می دهد که وی هم با ادامه جنگ مخالف بوده و همه در یک مقطعی به این نتیجه رسیده اند که جنگ باید تمام شود. با توجه به اینکه هاشمی و رضایی خیلی نزدیک به هم هستند.

بله، اما توجه کنید که اگر این نامه فرمانده سپاه را یک آمریکایی بخواند، چه چیزی در آن پیدا می کند؟ این که در آن بمب است، اینکه اگر کسی در ایران بمب بخواد هاشمی رفسنجانی نیست و کسانی هستند که در سپاه هستند. حالا اگر قرار باشد دعوایی بین آمریکا و ایران باشد، نباید بین میانه روها و آمریکا، بلکه باید با تندروها باشد.

از این دیدگاه است که نامه آقای هاشمی چند نشان مختلف را می زند. یکی اینکه مشخص می کند که چه کسی به دنبال سلاح اتمی است و ماجرای بمب را به گردن سپاهی ها می اندازند. این در حالی است که ماجرای دنبال کردن برنامه هسته ای در زمان او آغاز شده است. دوم اینکه به سپاهی ها می گوید شما یک بار ما را در جنگ به شکست کشانید، حالا هم می خواهید ما را درگیر جنگ با آمریکا کنید که ما را از بین ببرید؟

حالا به آمریکا چه می گوید؟ اینکه ببینید همه جناح ها دشمن شما نیستند و اینکه به مردم نشان بدهد این همان سپاهی است که در برابر صدام حسین عاجز مانده بود و حتما در برابر آمریکا هم همین گونه خواهد شد. به همین جهت طرح نامه در شرایط حاضر بسیار حساس و تعیین کننده است.

با توجه به اینکه این اقدام آقای هاشمی گامی در جهت شفاف کردن بخش هایی از تاریخ بعد از انقلاب است که به دلایل مختلف و بعضاً غیر ضروری از پرداختن به آن خودداری می شود، در دراز مدت می تواند چه تاثیری در

کشور داشته باشد؟

من اعتقاد دارم در شفاف کردن فضا باید هوشیار بود. عده ای معتقدند که برخی مواقع این شفاف سازی می تواند امنیت ملی را به خطر بیندازد. اما از دیدگاهی نامه آقای هاشمی در جهت تحکیم منافع ملی بود. آقای هاشمی ممکن است بگوید که با این کار به امنیت ملی کمک می کنم و به سپاه و مردم می گویم که چنین جریانی در کار بوده که آیت الله خمینی به آتش بس رضایت داده است.

یعنی با اینکه فرمانده سپاه هم آن درخواست ها را مطرح کرده، اما آیت الله خمینی آنقدر واقع بین و به فکر منافع و مصالح کشور بوده که نگفته بیایید هر چه سپاه می خواهد به او بدهید تا برود بمب بسازد و به هر قیمتی در جنگ به پیروزی برسد. این نشان می دهد که رهبری نظام در آن موقع به دنبال بمب اتم نبود. بنابراین، نامه در جهت تأیید مواضع امام خمینی، قابل ارزیابی است.

اما از طرف دیگر، آمریکایی ها به دنبال بهانه هستند که جریان بمب را در نامه بزرگ کنند. آنها این گونه فکر نمی کنند که چون آیت الله خمینی فکر بمب نبود، آیت الله علی خامنه ای هم نیست. آنها این قسمت قضیه را می گیرند که در سپاه یک جریانی دنبال بمب است.

آنهايي که بيست سال پيش مي خواستند الان هم مي خواهند، و اگر مي خواهيم حکومت بمب نداشته باشد، بايد حمله نظامي کنيم. خوب حالا سپاه کجاست؟ اگر بخواهند بزنند بايد تمام و کمال بزنند.

به نظر می رسد در حال حاضر یک نوع بحران تصمیم گیری هم در پرونده هسته ای وجود دارد که معلوم نیست چه کسی و به چه نحوی باید حرف آخر را بزند. شما فکر می کنید که چه کسی حرف آخر را می زند؟ آیا لاریجانی به راستی مرد اول هسته ای ایران است؟

آیت الله خامنه ای، هیچ کسی جز ایشان تصمیم اول را نمی گیرد. رئیس جمهور احمدی نژاد شعارش بیشتر از عمل است. سپاه هم گرچه ممکن است نظرش را بگوید و لابی کند، اما در این رابطه قدرت تصمیم گیری ندارد. آیت الله خامنه ای حرف اول را می زند و بقیه حرف هایی که در این زمینه زده می شود، داستان است. نه مجلس، نه قوه قضاییه، نه تشخیص مصلحت نظام، نه بسیج و نه هیچ نهاد دیگر، در این مساله حرفی برای گفتن ندارند.

[امیدمعماریان](#) از نویسندگان و اشنگتن پریزم در کالیفرنیا است